

چشم‌انداز مدیریت دولتی

سال نهم، شماره ۳۴ - تابستان ۱۳۹۷

شاپای چاپی: ۶۰۶۹-۲۲۵۱، شاپای الکترونیکی: ۴۱۵۷-۲۶۴۵

ص ۴۳ - ۶۶

جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در علوم حکمرانی

منصور میراحمدی^۱، علی میراحمدی^{۲*}

۱. استاد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

۲. کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.

چکیده

دانش سیاسی و مدیریت در منظومه علوم حکمرانی از جایگاه ویژه‌ای نسبت به سیاست‌گذاری عمومی ناظر به انسان، جامعه و محیط‌زیست برخوردار هستند. دانش سیاسی تأمین‌کننده گزاره‌های دانشی سیاست‌گذاری عمومی در سطح حاکمیتی و مدیریت تأمین‌کننده گزاره‌های دانشی آن در سطح اجرایی هستند. سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان در مرحله اول نیازمند شناخت مناسب به‌منظور وضع قوانین کارآمد در جامعه بوده و در مرحله دوم نیازمند شناخت سودمند به‌منظور اجرای مؤثر این قوانین در زندگی جمعی هستند. این شناخت دوگانه از طریق دانش سیاسی و مدیریت به‌دست می‌آید. پژوهش حاضر، ضمن تبیین جایگاه این دو دانش در منظومه علوم حکمرانی، از ضرورت ایده حکمرانی «صالح» سخن می‌گوید. طرح این ایده، به‌نوبه خود، توجه به دو دانش فلسفه سیاسی و فقه سیاسی در کنار علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی و دانش مدیریت اسلامی در کنار علم مدیریت را ضروری می‌گرداند. بخش‌های پایانی مقاله، عهده‌دار تبیین جایگاه این دانش‌ها در منظومه علوم حکمرانی به‌منظور تحقق ایده حکمرانی صالح است.

کلیدواژه‌ها: حکمرانی خوب؛ حکمرانی صالح؛ علوم حکمرانی؛ دانش سیاسی؛ مدیریت.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۴/۵، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۲/۳

* نویسنده مسئول.

E-mail addresses: M_mirahmadi@sbu.ac.ir; Mirahmadi_ali70@yahoo.com.

۱. مقدمه

حکمرانی، مفهومی غیرقابل تفکیک از زندگی جمعی است. از دیرباز، این مفهوم با تعبیر مختلف در ادبیات و آثار علمی مورد توجه اندیشمندان و نویسندگان بوده و یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های آنان به حساب آمده است. شناخت مفهوم حکمرانی، تحلیل مؤلفه‌های آن و تبیین ابعاد آن در این آثار مورد توجه قرار گرفته است. مبانی نظری به دست آمده از این مطالعات، به تدریج تشکیل دهنده علوم و دانش‌هایی است که از آن‌ها به «علوم حکمرانی» تعبیر می‌شود. علوم حکمرانی دربرگیرنده آن دسته از دانش‌هایی است که تأمین‌کننده بنیان‌های نظری و گزاره‌های دانشی ناظر به چپستی حکمرانی است. در دهه‌های اخیر دغدغه دیگری نسبت به حکمرانی میدان‌دار تأملات نظری نسبت به این مفهوم بوده است؛ چگونگی حکمرانی.

در مبانی نظری و آثار جدید بیش از آنکه به چپستی حکمرانی پرداخته شود، به چگونگی حکمرانی در جامعه پرداخته شده است. در این آثار شاخص‌هایی مورد توجه قرار گرفته است که هم شامل فرآیند تصمیم‌گیری در جامعه و هم راه‌ها و شیوه‌های اجرای تصمیم‌ها است. به دیگر سخن، از این دیدگاه چنانچه شاخص‌های مورد نظر در تصمیم‌ها و به کارگیری شیوه‌های مناسب برای اجرای آن تصمیم‌ها اجرا شود، حکمرانی به مثابه یک روش کارآمد می‌تواند با موفقیت همراه شود. افزون بر این، حکمرانی همچنین ناظر به نحوه رفتار کارگزاران و کنشگران است. نوع رفتار آنان می‌تواند حکمرانی را در جامعه با موفقیت و یا عدم آن روبه‌رو سازد. بدین ترتیب، چگونگی حکمرانی در جامعه از این منظر از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

توجه به حکمرانی، توجه به علوم و دانش‌های تغذیه‌کننده آن را نیز به همراه داشته است. علوم حکمرانی به مثابه علوم پشتیبان حکمرانی در بسیاری از آثار مورد توجه قرار گرفته است. علوم حکمرانی همچون منظومه‌ای منسجم، تأمین‌کننده گزاره‌هایی دانسته می‌شود که به کارگیری آن آموزه‌ها می‌تواند شیوه حکمرانی در جامعه را کارآمد سازد؛ با وجود این به نظر می‌رسد در مبانی نظری موجود کمتر به تبیین جایگاه دانش‌های قرار گرفته در منظومه علوم حکمرانی به صورت مجزا پرداخته شده است.

هدف اساسی مقاله حاضر، تبیین جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در منظومه علوم حکمرانی با به کارگیری روش توصیفی تحلیلی است. انتخاب این دو دانش بر این اساس صورت گرفته است که نخست، این دو دانش در میان دیگر علوم حکمرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند؛ دوم، در منظومه علوم حکمرانی این دو دانش ارتباط وثیقی با یکدیگر دارند؛ به گونه‌ای که در کنار هم بودن آن‌ها نقش اساسی در اثربخشی حکمرانی در جامعه دارد. تلاش صورت گرفته در سطور آینده، نسبت به مفهوم و ماهیت دانش سیاسی و مدیریت از یک سو و مفهوم حکمرانی و علوم حکمرانی از سوی دیگر، ضرورت توجه به دانش فلسفه سیاسی و فقه سیاسی در کنار علم

سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی و دانش مدیریت اسلامی در کنار علم مدیریت را در علوم حکمرانی و در نتیجه ضرورت طرح ایده حکمرانی صالح را در جامعه اسلامی آشکار می‌سازد.

مفاهیم. دانش سیاسی و مدیریت، مفاهیم دانشی پایه را در مطالعه حاضر تشکیل می‌دهند. بررسی جایگاه این دو دانش در منظومه علوم حکمرانی به‌مثابه هدف اساسی این مطالعه مستلزم اشاره‌ای گذرا به این دو مفهوم اساسی است.

دانش سیاسی. واژه «سیاست مدن» در طبقه‌بندی اسلامی حکمت به دو شاخه حکمت نظری و عملی متأثر از طبقه‌بندی ارسطویی علوم، شاخه‌ای از حکمت عملی است که به گفته خواجه‌نصیرالدین طوسی، «دانش مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مؤدی باشد به نظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه‌اند به سوی آن» (طوسی، ۱۳۷۳). بر اساس این طبقه‌بندی، درحالی‌که دانش اخلاق به فرد و تهذیب وی می‌پردازد و تدبیر منزل به جماعتی که در امر منزل میان آن‌ها مشارکتی وجود دارد، سیاست مدن به جماعتی می‌پردازد که میان آن‌ها در شهر و ایالت و سرزمین و مملکت مشارکت وجود دارد. سیاست مدن بر اساس چنین نگرشی از گستره بسیار زیادی به لحاظ موضوعی برخوردار است و تمامی رفتارها و حالات مشترک انسان‌ها در زندگی سیاسی آن‌ها را شامل می‌شود. آنچه تمایزی میان گونه‌های مختلف و یا شاخه‌های سیاست مدن می‌افکند، رویکرد نظری و روشی است. فارابی، به‌عنوان مؤسس فلسفه سیاسی اسلامی، از سیاست مدن به علم مدنی تعبیر کرده است و آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

«علم مدنی، علمی است که از انواع افعال و رفتار ارادی و از ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتار ارادی از آن‌ها سرچشمه می‌گیرند، بحث می‌کند» (فارابی، ۱۳۵۰ ق.۰).
 فارابی این علم مدنی را به دو شاخه‌ی فلسفه مدنی و فقه مدنی تقسیم می‌کند. از نظر وی، «فقه در اشیای عملی (امور عملی) از ملت (شریعت) شامل چیزهایی (امور) است که آن‌ها جزئیات مباحث و مفاهیم کلی علم مدنی هستند» (فارابی، ۱۳۵۰ ق.۰).

بر اساس این طبقه‌بندی آنگاه که علم مدنی از کلیات و مفاهیم کلی در عرصه سیاست و امر سیاسی بحث می‌کند، فلسفه مدنی شکل می‌گیرد و آنگاه که از جزئیات این مباحث بحث می‌کند، دانش فقه مدنی تأسیس می‌شود. بدین ترتیب، دانش سیاسی یا علم مدنی می‌تواند به‌مثابه سیاست مدن تلقی شود؛ اما دقت در کاربرد جدیدتر دانش سیاسی به‌مثابه فلسفه و فقه سیاسی تفاوت‌هایی را بین این دو نمایان می‌سازد. چنانچه فلسفه سیاسی را بر طبق دیدگاه «لئو اشتراوس»، تلاشی بدانیم «در جهت جایگزینی معرفت (Knowledge) به ماهیت امور سیاسی

به‌جای باور (opinion) به ماهیت امور سیاسی» (اشتراوس، ۱۹۸۸)، این دانش را می‌توان دانشی دانست که به روش فلسفی به‌دنبال درک و فهم حقایق امور سیاسی و اثبات و تبیین آن است (رضوانی، ۱۳۸۵). بر اساس این تعریف امکان افزودن پسوند «اسلامی» به این دانش وجود دارد و در این صورت فلسفه سیاسی اسلامی به دنبال فهم فلسفی آموزه‌های وحیانی در جهت تبدیل باور انسان به معرفت است (رضوانی، ۱۳۸۵). این دانش حاصل تلاش فلسفی فیلسوفان بزرگ مسلمان در تاریخ تمدن و فکر اسلامی همچون فارابی و ابن‌سینا است. آنان با به‌کارگیری روش فلسفی درصدد درک حقایق امور سیاسی هستند؛ اما در این راستا، افزون بر منابع فکری یونان باستان همچون افلاطون و ارسطو، به آموزه‌های وحیانی نیز توجه نموده و تبیین فلسفه از این آموزه‌ها ارائه کرده‌اند.

چنین نگرشی به فلسفه سیاسی بی‌تردید تفاوت‌هایی با سیاست مدن دارد. فلسفه سیاسی به بررسی سازمان‌ها، نهادها، شکل‌های زندگی سیاسی در معنای امروزی می‌پردازد؛ درحالی‌که سیاست مدن به مطالعه سازمان‌ها، نهادها و شکل‌های حیات می‌پردازد؛ منتهی در معنای عام اجتماعی که شامل حوزه‌های سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و غیره می‌شود و این امر از آن روست که در رهیافت سنتی، هنوز دانش‌های اجتماعی از هم جدا نشده‌اند (پزشکی، ۱۳۸۳)؛ بنابراین آنچه امروزه به‌عنوان فلسفه سیاسی شناخته می‌شود با سیاست مدن تفاوت مهمی پیدا کرده است؛ درحالی‌که سیاست مدن دانش تدبیر حیات سیاسی به‌معنای عام در نظر گرفته می‌شده است، فلسفه سیاسی امروزه به حیات سیاسی به‌معنای خاص پرداخته و با رویکردی فلسفی به تحلیل امر سیاسی می‌پردازد. چنین نسبتی بین سیاست مدن و فقه سیاسی نیز قابل‌ذکر است.

فقه سیاسی خصلتی ارتباطی دارد. مقصود از ارتباطی بودن فقه سیاسی ارتباط فقه سیاسی با دو دانش فقه و سیاست است (میراحمدی، ۱۳۹۲). از سویی فقه سیاسی وامدار دانش فقه است؛ چراکه بر پایه مبانی و روش فقهی شکل می‌گیرد و از سوی دیگر وامدار دانش سیاسی است؛ زیرا با تکیه بر مبانی و روش یادشده، به تأمل درباره امر سیاسی می‌پردازد. به همین دلیل، فقه سیاسی درواقع، پاسخ‌هایی است که فقه در رابطه با مسائل سیاسی دارد یا باید داشته باشد (عمید زنجانی، در علیخانی و همکاران، ۱۳۸۶) این پاسخ‌های فقهی آنگاه که در قالب‌های نظریه‌های فقهی درباره امر سیاسی صورت‌بندی می‌شوند، دانش فقه سیاسی را شکل می‌دهند. این تلقی از فقه سیاسی نیز اگرچه با سیاست مدن ارتباطی پیدا می‌کند؛ اما تفاوت مهمی با آن دارد. فقه سیاسی نیز همچون فلسفه سیاسی به حیات سیاسی به مفهوم خاص می‌پردازد؛ هرچند که رویکرد آن متفاوت از فلسفه سیاسی است. فقه سیاسی با رویکرد فقهی و با تکیه بر مبانی و روش فقهی به تأمل فقیهانه درباره امر سیاسی می‌پردازد و تلاش می‌کند احکام شرعی ناظر به

زندگی سیاسی را در جهت مؤمنانه ساختن آن استخراج و ارائه کند. بر این اساس، فقه سیاسی افزون بر کشف و بیان احکام شرعی ناظر به زندگی سیاسی، اصول و قواعد موردنیاز «حیات سیاسی مؤمنانه» را فراهم می‌کند (میراحمدی، ۱۳۹۲). با توجه به این گزارش مختصر، می‌توان چنین اذعان کرد که اگرچه در تاریخ فکر سیاسی اسلامی، سیاست مدن در عرصه‌های مختلف زندگی جمعی به‌مثابه دانش سیاسی در نظر گرفته می‌شده است؛ اما به‌تدریج عرصه خاص سیاسی موردتوجه دانش سیاسی اسلامی قرار گرفته و عمدتاً با دو رویکرد فلسفی و فقهی مورد تأمل قرار گرفته است. حاصل این تأملات، شکل‌گیری دو دانش فلسفه سیاسی و فقه سیاسی است. این دو دانش به‌طور خاص به تأمل درباره امر سیاسی پرداخته‌اند و در کنار هم کلیات و جزئیات زندگی سیاسی را بررسی کرده‌اند.

امروزه در کنار فلسفه سیاسی و فقه سیاسی به‌مثابه دو دانش سیاسی اسلامی، رویکردهای دیگری نیز در جوامع اسلامی در پرداختن به امر سیاسی قابل‌مشاهده است. توجه به این رویکردها نیز نمایانگر فاصله‌گرفتن مبانی نظری سیاسی جدید از دانش واژه سیاست مدن است. یکی از مهم‌ترین رویکردها در این زمینه، رویکرد جامعه‌شناختی است. طبق این رویکرد نمی‌توان به شناخت دقیقی از سیاست دست یافت؛ مگر آنکه با نگاهی جامعه‌شناختی به مطالعه آن پرداخت. حاصل نگاه یادشده به سیاست شکل‌گیری جامعه‌شناسی سیاسی است که معمولاً با دو برداشت اصلی صورت گرفته است: جامعه‌شناسی سیاسی به‌مثابه علم دولت و جامعه‌شناسی سیاسی به‌مثابه علم قدرت.

طبق برداشت نخست، جامعه‌شناسی سیاسی شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که دولت را مطالعه می‌کند و بر این اساس، سیاست علم فرمانروایی دولت‌ها است و همه اموری که به فن حکومت‌کردن به دولت و رهبری روابط آن با دولت‌های دیگر ارتباط دارند، در حیطه این علم قرار می‌گیرند (دو ورژ، ۱۳۷۲). در برداشت دوم، در جامعه‌شناسی سیاسی علم قدرت، حکومت اقتدار و فرماندهی نه‌تنها در جامعه ملی بلکه در کلیه جوامع انسانی دانسته می‌شود (دو ورژ، ۱۳۷۲). برخلاف دو رویکرد فلسفی و فقهی به سیاست که از خلصت هنجاری برخوردار بودند، رویکرد جامعه‌شناختی از این خلصت فاصله گرفته و خلصتی واقع‌گرایانه به خود می‌گیرد. به‌موجب این خلصت دانش سیاسی پیوند تنگاتنگی با واقعیات سیاست قدرت پیدا می‌کند. به همین دلیل سیاست به‌مثابه علمی در نظر گرفته می‌شود که به ما می‌آموزد چه کسی، چه چیزی را می‌برد، به کجا و چرا می‌برد؟ (آیور، ۱۳۴۴). سیاست در این صورت با قدرت به‌مثابه امر واقعی گره می‌خورد و آموختن آن شناخت دقیقی از قدرت را در جامعه در اختیار می‌گذرد. این تلقی از سیاست به‌مثابه علم نیز به‌وضوح با «سیاست مدن» تفاوت دارد؛ درحالی‌که سیاست مدن تمامی رفتارها در زندگی سیاسی را موردبررسی و تحلیل قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی سیاسی به تحلیل

جامعه‌شناختی قدرت در جامعه می‌پردازد و از این منظر سیاست‌ورزی در دولت را موردبررسی قرار می‌دهد. از آنجاکه جامعه‌شناسی سیاسی رویکردی تجربی به قدرت و دولت را پیش می‌گیرد، کاملاً خصلتی واقع‌گرایانه می‌یابد و از این نظر نیز با «سیاست مدن» تفاوت پیدا می‌کند. از آنچه به‌اختصار گذشت، رویکردهای اصلی به سیاست و در نتیجه اقسام عمده دانش سیاسی آشکار شد. رویکرد فلسفی به سیاست دانش فلسفه سیاسی و رویکرد فقهی، دانش فقه سیاسی و رویکرد جامعه‌شناختی دانش جامعه‌شناسی سیاسی را تولید کرده‌اند. این سه دانش امروزه شاخه‌های اصلی دانش سیاسی را تشکیل می‌دهند. دانش سیاسی امروزه عمدتاً با یکی از این سه رویکرد مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ از این رو می‌توان به این نکته اساسی به‌مثابه نتیجه‌گیری این بخش اشاره کرد که پرداختن به امر سیاسی در جامعه عمدتاً همراه با یکی از سه رویکرد فلسفه، فقهی و جامعه‌شناختی است؛ البته پرواضح است که کاربرد این سه در جوامعی است که افزون بر تحلیل واقع‌بینانه سیاست، به تحلیل فلسفی و فقهی امر سیاسی نیز توجه می‌کنند؛ بنابراین ممکن است در برخی از جوامع، همچون جوامع غربی، امروز تنها رویکرد فلسفی و جامعه‌شناختی مورد توجه اندیشمندان و صاحب‌نظران قرار گیرد.

دانش مدیریت. در مبانی نظری علم‌شناسی گذشته اسلامی، از دانش‌های ناظر به اداره جامعه و زندگی جمعی، ذیل حکمت عملی به «دانش سیاست مدن» و «تدبیر منزل» تعبیر می‌شد. هر یک از این دو دانش به ساحت خاصی از زندگی جمعی می‌پرداختند و قواعد تنظیم‌کننده این ساحت را ارائه می‌کردند. بر این اساس، این دو دانش با ارائه قواعد ناظر به ساحت سیاسی و اقتصادی زندگی جمعی به تدبیر زندگی جمعی انسان‌ها می‌پرداختند. واضح است که در این جهت‌گیری، عقل عملی و اصول و قواعد آن نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کرد. اگرچه اصول و قواعد یادشده، گزاره‌های خاصی را در اختیار قرار می‌داد که جهت‌گیری زندگی جمعی در درون آن گزاره‌ها سامان می‌یافت، بی‌تردید تجمیع این گزاره‌ها در درون یک دانش، هیئت دانشی خاصی را به‌وجود می‌آورد که با دانش مدیریت تفاوت‌های اساسی داشت؛ از این رو اگرچه سیاست مدن و تدبیر منزل به‌گونه‌ای تدارک‌کننده گزاره‌های دانشی مدیریت و تدبیر زندگی جمعی به‌حساب می‌آمدند، بی‌شک، با دانش مدیریت جدید فاصله‌ای معنادار داشتند. فهم این تفاوت‌ها در گرو اشاره‌ای گذرا به مدیریت به‌مثابه دانش جدید است.

مدیریت به‌مثابه دانش جدید از زوایای گوناگونی مورد توجه قرار گرفته است. برخی از اندیشمندان با رویکردی فرایندی به آن، مدیریت را شامل «برنامه‌ریزی، کارگزینی، هدایت و رهبری، کنترل و نظارت» دانسته‌اند (رحمان سرشت، ۱۳۸۴). بر اساس چنین تعریفی مدیریت فرایندی است که از برنامه‌ریزی آغاز و به کنترل و نظارت ختم می‌شود. در این فرایند، مدیریت

اصول و قواعدی را در اختیار می‌نهد که بر اساس آن‌ها می‌توان برنامه‌ریزی لازم را انجام داد، نیروها و امکانات لازم برای تحقق برنامه را گزینش کرد، آن‌ها را هدایت و رهبری کرد و در نهایت با کنترل و نظارت دقیق زمینه‌های موفقیت مدیریت را فراهم آورد. در برخی دیگر از تعاریف مدیریت، توجه اساسی نسبت به منابع صورت گرفته است. در این دسته از تعاریف، مدیریت «کارکردن با منابع انسانی، منابع مالی و منابع فیزیکی برای دستیابی به اهداف سازمان توسط برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، رهبری و کنترل عملیات» تعریف شده است (میزایی، ۱۳۸۲). در این تعریف، اگرچه همچنان به برنامه‌ریزی، رهبری و کنترل به‌عنوان فرآیند اصلی مدیریت نیز توجه شده است، بر نوع تعامل با منابع به‌عنوان فعالیت اصلی صورت‌گرفته در مدیریت توجه شده است. در واقع دستیابی به اهداف با پرداختن درست به منابع صورت می‌گیرد که در این صورت می‌توان از مدیریت سخن گفت؛ از این رو مدیریت دانشی است که نحوه تعامل با منابع برای دستیابی به اهداف را در اختیار می‌گذارد.

در برخی دیگر از تعاریف مدیریت، فعالیت‌ها و عملکردهای سازمان و شرکت‌ها مورد توجه قرار گرفته است. در درون هر سازمان و شرکتی فعالیت‌هایی صورت می‌گیرد و مدیریت به‌مثابه دانش، قواعد لازم برای ایجاد هماهنگی میان این فعالیت‌ها را ارائه می‌کند. از این دیدگاه، مدیریت عبارت است از: عمل توازن بین فعالیت‌های مختلف شرکت شامل کاهش فعالیت‌ها و افزایش فعالیت‌ها، حذف فعالیت‌های زائد و ساختن فعالیت‌های مرتبط به‌طور هم‌زمان و انجام کارهای بیشتر در زمینه‌های جدیدی با منابع کمتر (کاتلر، ۱۳۸۵) مدیریت بر اساس این تلقی، خود یک فعالیت است که به‌موجب آن فعالیت‌های یک واحد در حالت توازن قرار می‌گیرد و آنگاه که از این منظر به مدیریت به‌مثابه یک دانش نگریده شود، مدیریت اصول و قواعد هماهنگ‌کننده فعالیت واحدها را در اختیار می‌گذارد و در نهایت در برخی دیگر از تعاریف جامع‌تر علاوه بر نکات یادشده در تعاریف بالا، به جهت‌گیری ارزشی مدیریت نیز توجه شده است.

برای مثال، رضاییان (۱۳۸۴)، مدیریت را فراگرد به‌کارگیری مؤثر و کارآمد منابع مادی و انسانی بر مبنای یک نظام ارزشی پذیرفته‌شده تعریف می‌کند که از طریق برنامه‌ریزی، سازمان‌دهی، بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل عملیات برای دستیابی به اهداف تعیین‌شده صورت می‌گیرد (رضاییان، ۱۳۸۴). در این تعریف، افزون بر توجه به منابع مادی و انسانی، ضرورت توجه به نظام ارزشی نیز ملاحظه می‌شود. این نکته نزدیک‌شدن تعریف یادشده را به تعاریفی که نسبت به مدیریت اسلامی در سطور آینده می‌آید، نشان می‌دهد. تعاریف یادشده، تلقی‌های مختلف از دانش ناظر به اداره جامعه، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی را نشان می‌دهند. به این تلقی‌ها می‌توان تلقی‌های مبتنی بر جهت‌گیری اسلامی را نیز افزود. در برخی از تلقی‌ها، مدیریت به‌مثابه دانش اداره جامعه اسلامی و تأمین‌کننده قواعد اداره چنین جامعه‌ای در نظر

گرفته شده است که به برخی از آن‌ها به‌عنوان نمونه اشاره می‌شود. از نظر برخی از پژوهشگران، مدیریت اسلامی «هنر و علم به کارگیری صحیح افراد و امکانات در جهت وصول اهداف سازمانی است؛ به‌نحوی که با موازین شرع مغایرت نداشته باشد» (نبوی، ۱۳۸۰). در این تعریف مبتنی بودن جهت‌گیری مدیریت اسلامی بر شریعت وجه تمایز مدیریت اسلامی دانسته شده است. برخی دیگر از اندیشمندان نیز با تعبیری مشابه، مدیریت اسلامی را آن بخش از مدیریت و فرآیند آن می‌دانند که مستند به وحی الهی و منابع اسلامی باشد و وجه تمایز آن با دیگر مدیریت‌ها را در مبتنی بودن بر وحی، نبود نظام بهره‌کشی انسان از انسان، مبتنی بودن بر ارزش‌های متعالی، مطلق و ثابت و استوار بودن بر پایه تعالی، کرامت و شرافت انسان‌ها می‌دانند (قبادی، ۱۳۷۸). در برخی دیگر از تعاریف ارائه شده، بر بُعد بینشی مدیریت اسلامی تأکید شده است. برای مثال، از نگاه حمیدی‌زاده (۱۳۸۷)، نظام مدیریت در تفکر اسلامی از اصول اعتقادی آن سرچشمه می‌گیرد و بنابراین مدیریت بر یک مجموعه انسانی و در یک سازمان در راستای مدیریت جهان خلقت است؛ بر این اساس وی، مدیریت اسلامی را به‌عنوان یک بینش مطرح می‌کند که در آن مدیر نیز عضوی از اعضای آفرینش است که باید همراه و هماهنگ با ضوابط و قوانین کلی آن باشد؛ زیرا تشکیلاتی که به وی سپرده شده است، هدفش در جهت نظم کلی جهان و برای پیشبرد فعالیت‌های بشری به‌منظور دستیابی به سطوح آرمانی است (حمیدی‌زاده، ۱۳۷۸). یکی دیگر از نویسندگان نیز با چنین نگرشی مدیریت اسلامی را مقوله‌ای مکتبی می‌داند و وظیفه مکتب نیز از نظر او ارائه راه‌حلی است که با مفهوم عدالت‌خواهی سازگار است (افجه‌ای، ۱۳۷۷).

برخی دیگر از پژوهشگران با نگرشی جامع‌تر درصدد ارائه الگویی از مدیریت اسلامی بوده‌اند. بر طبق این نگرش لازم است میان حوزه محتوایی و حوزه ساختاری مدیریت اسلامی تفکیک قائل شد. در حوزه محتوایی مدیریت اسلامی می‌توان منابع اطلاعاتی مورد استفاده در علم مدیریت اسلامی را به ۴ گروه زیر تقسیم کرد:

۱. منابع قرآنی؛

۲. منابع روایی و حدیثی؛

۳. منابع فلسفی؛

۴. منابع تاریخی و سیره.

در حوزه مطالعات ساختاری نیز برای تدوین اصول و مبانی مدیریت اسلامی باید مطالعات و پژوهش‌های مورد نیاز در ۳ گروه زیر صورت پذیرد.

۱. غرب‌شناسی؛

۲. فلسفه مدیریت غربی.

۳. نظریه‌های مدیریت (تولایی، ۱۳۸۷).

دقت در این تعاریف این نکته را نمایان می‌سازد که مهم‌ترین وجه تمایز مدیریت اسلامی توجه به منبع معرفتی متفاوت مدیریت اسلامی است. در این تعاریف نیز اگرچه بر شیوه به‌کارگیری منابع انسانی و امکانات مادی تأکید می‌شود، اما این شیوه مدیریت برگرفته از آموزه‌های اسلامی برای نیل به اهداف موردنظر در نظام ارزشی اسلام است؛ بنابراین در مدیریت اسلامی نیز به منابع انسانی و امکانات مادی نیز توجه می‌شود؛ اما بهره‌گیری از آن‌ها در راستای رسیدن به اهدافی است که نظام ارزشی اسلام تبیین می‌کند. از این رو پسوند اسلامی در مدیریت اسلامی ناظر به منبع معرفتی مدیریت است که در این‌گونه مبتنی بر آموزه‌های مکنون در متون و منابع اسلامی است.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

بررسی جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در میان علوم حکمرانی، به‌عنوان هدف اصلی پژوهش، نیازمند تمهید مبانی نظری خاصی است. این مبانی تأمین‌کننده آن دسته از پیش‌فرض‌های اساسی است که چارچوب نظری حاکم بر تحلیل پژوهش را فراهم می‌سازد. در این مطالعه با استفاده از ایده حکمرانی خوب^۱ که در دهه‌های اخیر در مبانی نظری گوناگون، به‌ویژه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مطرح شده است، مقدمات نظری لازم برای ورود به بحث و تحلیل فراهم می‌شود. از آنجاکه این ایده، کفایت نظری لازم برای تبیین جایگاه دانش سیاسی و مدیریت به معنایی که گذشت را ندارد، افزوده‌های نظری و مفهومی خاصی به آن موردنیاز است که به‌زعم نگارندگان، تدارک‌کننده ایده «حکمرانی صالح» خواهد بود. بی‌تردید طرح این ایده در دو مرحله امکان‌پذیر است: نخست، مروری گذرا بر شاخص‌های مفهومی ایده حکمرانی و دوم، تبیین شاخص‌های مفهومی ایده حکمرانی صالح.

حکمرانی خوب. از سال ۱۹۹۶ «بانک جهانی» با توصیه به کوچک‌سازی دولت‌ها و افزایش توانمندسازی آن‌ها، سیاست بهبود حکمرانی را در دستور کار خود قرار داده است. بانک جهانی با استفاده از بیست مؤسسه بین‌المللی به جمع‌آوری اطلاعات مرتبط به شاخص‌های حکمرانی خوب پرداخته است که مهم‌ترین شاخص‌های یادشده عبارت‌اند از: پاسخگویی و حق اظهارنظر؛ ثبات سیاسی و آشوب؛ اثربخش دولت؛ بار مقررات؛ حاکمیت قانون و مبارزه با فساد (میدری، ۱۳۸۳). کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد در امور آسیا و اقیانوسیه نیز حکمرانی خوب را با هشت مشخصه عمده بررسی می‌کند که عبارت‌اند از: مشارکت؛ رضایت؛ پاسخگویی؛ شفافیت؛ مسئولیت‌پذیری، سودمندی و اثربخشی؛ انصاف و برابری/ اجماع محوری و متابعت از دستور

1. good governance

قانون (www.vnescap.org). دقت در شاخص‌های یادشده، نشان‌دهنده این نکته مهم است که حکمرانی خوب هم شامل فرایند تصمیم‌گیری و هم راه‌ها و شیوه‌های اجرای تصمیم‌ها است. افزون بر این دو، حکمرانی خوب ناظر به نحوه رفتار کارگزاران و کنشگران می‌شود. به همین دلیل، حکمرانی خوب ناظر به کنشگرانی همچون، مقامات شهری، ارائه‌دهندگان خدمات، نمایندگان محلی دولت مرکزی، سازمان‌های غیرحکومتی، ذی‌نفعان، بخش خصوصی، رسانه‌ها، گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های مردمی و خود شهروندان است (نادر آبادی و همکاران، ۱۳۹۲). بر این اساس چنانچه این کنشگران در فرایند تصمیم‌گیری و نیز در به‌کارگیری راه‌ها و شیوه‌های اجرای تصمیمات، رفتاری منطبق با شاخص‌های مذکور داشته باشند، شیوه حکمرانی در جامعه، شیوه‌ای «خوب» تلقی می‌شود و حکمرانی خوب تحقق می‌یابد؛ بدین ترتیب، حکمرانی خوب در جامعه زمانی تحقق می‌یابد که در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌های سیاسی و اجتماعی بر نگاه «از پایین به بالا» تمرکز حاصل شود (غفاری و نیازی، ۱۳۸۵)، تضمین حقوق افراد از طریق سازوکارهای نهادینه‌شده قانونی و اجتماعی صورت گیرد (قوام، ۱۳۷۹)، شفافیت لازم نسبت به تصمیم‌ها و نحوه اجرای آن‌ها وجود داشته باشد، مسئولیت‌پذیری لازم توسط مسئولان و کنشگران حکمرانی در نظر گرفته شود، تصمیم‌ها قادر به حل مشکلات و معضلات حکمرانی باشد (قوام، ۱۳۷۹)، مردم بتوانند دولت را در برابر دیدگاه‌ها و عملکرد خود، مورد پرسش و بازخواست قرار دهند (کریمی مله، ۱۳۹۱)، اجماع نظر نخبگان، اعم از صاحبان قدرت و ثروت و صاحبان فکر و اندیشه تحقق یابد (سریع‌القلم، ۱۳۸۲)، افراد جامعه احساس کنند که از فرصت‌های برابر برخوردارند، امنیت در چارچوب رضایت‌مندی افراد حاصل شود (عباس‌زاده و کرمی، ۱۳۹۰) و درنهایت مردم حکومت را از خود بدانند و حکومت نیز به‌صورت قانونی خود را پاسخگوی مردم بدانند (سریع‌القلم، ۱۳۸۲).

با توجه به آنچه گذشت، مفهوم «حکمرانی خوب» به‌عنوان شیوه‌ای از حکمرانی که در دوران معاصر موردتوجه قرار گرفته است، روشن می‌شود. دقت در شاخص‌های این شیوه حکمرانی، نشان‌دهنده تغییر رویکرد اساسی در بررسی عملکرد حکومت‌ها است. بر اساس این رویکرد جدید، مفهومی جدید از دولت و فرایندهای حکمرانی آن در نظر گرفته شده است که به‌طور خاص مسبوق به دو نظریه «دولت بزرگ» قبل از دهه ۷۰ و «دولت کوچک» پس از دهه ۷۰ است. هر یک از این دو نظریه نتوانستند شاخص‌های کارآمدی قابل‌قبولی را ارائه کنند و توسعه پایدار در کشورهایی که نظریه‌های یادشده را تحقق بخشیدند با موانع جدی روبه‌رو شد. کارشناسان برای عبور از موانع توسعه پایدار به ارائه نظریه «حکمرانی خوب» پرداختند (میدری و خیرخواهان، ۱۳۸۳). این نظریه به‌جای تأکید بر حجم دولت‌ها و در راستای کسب موفقیت، بر شاخص‌هایی تأکید می‌کند که در صورت رعایت، میزان موفقیت و کارایی دولت افزایش می‌یابد.

به نظر می‌رسد، نظریه حکمرانی خوب تاکنون در میان نظریه‌های متعددی که ذیل ایده کلان توفیق و موفقیت دولت‌ها قرار می‌گیرند، توانسته است از مقبولیت نسبی خوبی برخوردار شود. این مقبولیت موجبات توجه عملی برخی دولت‌ها از یک‌سو و برخی سازمان‌های بین‌المللی از سوی دیگر را فراهم ساخته است. باوجوداین آنچه در بررسی این نظریه می‌توان اشاره کرد این است که واژه «خوب» در این نظریه چندان از سویه ارزشی برخوردار نیست و جهت‌گیری ارزشی حکمرانی را نشان نمی‌دهد؛ به عبارت دیگر اگرچه شاخص‌های موردنظر این نظریه میزان کارایی و موفقیت عملی حکمرانی را به دنبال دارد، اما تحقق این شاخص‌ها از نظر ارزش‌ها و هنجارهای مقبول جوامع لزوماً مطلوب دانسته نمی‌شود. این نکته، ضرورت معطوف‌ساختن نظریه حکمرانی خوب به ارزش‌ها و هنجارهای مقبول جوامع را آشکار می‌سازد. در این مطالعه، بر این اساس، به منظور نشان دادن این ضرورت از واژه «صالح» به جای واژه «خوب» به عنوان پسوند حکمرانی استفاده شده است. در ادامه مقصود از حکمرانی صالح بیان می‌شود.

حکمرانی صالح. تبیین ایده حکمرانی صالح به مثابه بدیل تکمیلی حکمرانی خوب لاجرم مستلزم به کارگیری الگوی روشی خاصی است. در این مقاله از الگوی تفسیری استفاده می‌شود. مقصود از روش تفسیری، روشی است که با به کارگیری قواعد زبانی درصدد فهمی معتبر از متون و منابع معرفتی موردنظر در پژوهش حاضر، متون و منابع دینی به مثابه متون و منابع معرفتی موردنیاز برای طرح ایده حکمرانی صالح دانسته می‌شود؛ از این رو روش تفسیری موردنظر مقاله حاضر، معطوف به فهم قرآن کریم و سنت است و آنگاه که این روش درصدد فهم قرآن کریم و سنت است، لاجرم خصلتی اجتهادی می‌یابد. تفسیر اجتهادی، تلاشی فکری بر اساس اصول و قواعد زبانی معطوف به فهم است؛ درحالی که اجتهاد در عرف فقها نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن احکام شرعی است (محقق حلی، ۱۴۰۳) و تفسیر اجتهادی نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن فهمی معتبر از متون دینی است. وجه اشتراک اجتهاد و تفسیر اجتهادی، متن محور بودن و در نتیجه مبتنی بودن بر اصول و قواعد اجتهادی است و وجه افتراق آن دو در این است که اجتهاد معطوف به کشف احکام شرعی است؛ اما تفسیر اجتهادی معطوف به فهم آموزه‌های شرعی متون دینی است.

درحالی که مجتهد با مراجعه به متن و به کارگیری اصول و قواعد اجتهادی درصدد کشف احکام شرعی مکلفان است، مفسر با رویکرد اجتهادی با مراجعه به متن و به کارگیری این اصول، درصدد رفع ابهام از متن و نائل شدن به فهمی معتبر از متن است. بر این اساس، تفسیر اجتهادی اگرچه متفاوت از اجتهاد به مفهوم مصطلح است، اما رویکرد حاکم بر این تلاش فکری، رویکرد اجتهادی است و از این رو «مرجعیت، حقانیت و اعتبار متون دینی» را به عنوان پیش فرض اساسی

پژوهش خود به رسمیت می‌شناسد. در پژوهش حاضر با چنین رویکردی به سراغ نهج‌البلاغه، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متون دینی حاوی آموزه‌های سیاسی، رفته و بر اساس این آموزه‌ها شاخص‌های حکمرانی صالح استخراج و ارائه می‌شود. افزون بر عدم امکان بررسی تمامی متون و منابع دینی در مجال اندک این مقاله، به باور نگارندگان، در میان متون و منابع دینی، یکی از مهم‌ترین متون و منابعی که با چنین نگاهی می‌توان شاخص‌های حکمرانی صالح را از آن استخراج و ارائه کرد، عهدنامه‌ی مالک اشتر است.

در ادامه با اشاره به مقصود از ایده حکمرانی صالح به‌طور گذرا به بررسی آموزه‌های نهج‌البلاغه در عرصه حکمرانی پرداخته می‌شود. حکمرانی صالح، شیوه‌ای خاص از حکمرانی است که با تلاش در جهت تحقق شاخص‌های حکمرانی خوب، درصدد تعالی زندگی جمعی و مؤمنانه‌ساختن آن است. بر اساس این تعریف، زمانی می‌توان از حکمرانی صالح سخن گفت که شاخص‌های حکمرانی خوب به‌گونه‌ای تحقق یابد که زمینه تعالی زندگی جمعی و مؤمنانه‌شدن آن را فراهم کند. حکمرانی صالح زمانی تحقق می‌یابد که شفافیت در اطلاع‌رسانی وجود داشته باشد، مردم بتوانند آزادانه دیدگاه و مواضع خود را نسبت به عملکرد حاکمان بیان کنند، زمینه‌های مشارکت مستقیم و غیرمستقیم مردم بر اساس تعامل سازنده‌ی حکمرانان با آنان فراهم شود، قوانین کارآمد و مبتنی بر باورهای دینی به‌مثابه آئین‌نامه حکمرانی تنظیم و اعمال شود، مسئولیت‌پذیری و وفای به عهد به‌مثابه وظیفه و تکلیف حاکمان در نظر گرفته شود، اثربخشی معنوی مبتنی بر ارزش‌ها در کنار سودمندی مادی در فعالیت‌های حکمرانان موردتوجه قرار گیرد، نسبت به رفتارها عملکردها پاسخگویی وجود داشته باشد، به‌جای منازعه و خودمحموری، منافع همگانی بر پایه اجماع و وفاق جمعی محوریت یابد، فرصت‌های برابر و مبتنی بر انصاف بر تمامی اعضای جامعه با رعایت اقتدار آسیب‌پذیر در اختیار قرار گیرد، با فراهم‌شدن زمینه‌های امنیت در جامعه، افراد از حقوق اساسی خود برخوردار شوند و درنهایت رضایت و خوشنودی مردم در حکمرانی به‌دست آید.

امام علی (ع) با توجه به اهمیت اطلاع‌رسانی شفاف به مردم و ضرورت تنویر افکار عمومی می‌فرماید: «هرگاه مردم گمان بد بردند شفاف‌سازی کن و عذر خویش را آشکارا بیان کن». (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹)؛ افزون بر این، شفافیت در عهد و پیمان را یکی از موارد ضروری می‌داند و می‌فرماید: «هیچ تعهدی برقرار مکن که بتوانی آن را به غیر مقصود اصلی تأویل ببری بتوانی آن را از محتوای اصلی منحرف‌سازی و هرگز پس از صراحت و اطمینان با گفتار کج (غیرشفاف) تعهد را مختل مکن» (جعفری، ۱۳۷۸). ضرورت زمینه‌سازی حکومت برای جلب مشارکت مردم ازجمله شاخص‌های حکمرانی صالح است که در فرمان امام علی (ع) به مالک اشتر این‌گونه بدان اشاره شده است:

«قلب خویش را نسبت به مردم مملو از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده‌ای نسبت به آنان مباش که خوردن آن را غنیمت شمیری زیرا آن‌ها دو گروه بیش نیستند: یا برادران دینی تو هستند و یا انسان‌هایی همچون تو ...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹). امام علی (ع) حکومت خود را نیازمند مشارکت مردم می‌داند و می‌فرماید: «هیچ‌کس هرچند قدر او در حق بزرگ و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷).

امام علی (ع) در عهدنامه، همواره قانون‌گرایی و رعایت قانون را از وظایف حکمرانی می‌داند و پیامدهای عمل نکردن به قانون را نیز گوشزد می‌کند. مساوات همه افراد در برابر قانون و اجرای عدالت را لازمه حکمرانی صالح می‌داند و خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «حق و عدالت را درباره آن‌ها که طالب حق هستند، چه خویشاوندان و چه بیگانگان، رعایت کن ...» (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷).

توصیه‌های حضرت علی (ع) به مالک اشتر اهمیت مسئولیت‌پذیری در حکمرانی اسلامی را به‌عنوان یکی دیگر از شاخص‌های حکمرانی صالح نشان می‌دهد. حضرت علی (ع)، مسئولیت‌پذیری و خدمت‌رسانی به همه اقشار جامعه را وظیفه و تکلیف شرعی و انسانی خود می‌داند و معتقد است که اگر به دشمن هم تعهد داده شود، نباید عهدشکنی کرد. اگر طرف تعهد، فرد یا جامعه اسلامی یا دشمن هم بوده باشد باید با اهمیت تلقی شود و ایفای آن مسئولیت یا تعهدی که پذیرفته شده ضروری است و رعایت تعهد و وفای به عهد مورداتفاق همه است و فقط مختص به مسلمان‌ها نیست (جعفری، ۱۳۷۸).

از نظر امام علی (ع)، «هیچ‌یک از فرایض الهی نیست که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم (با تمام اختلافاتی که در آرا و خواسته‌ها دارند) نسبت به آن این‌چنین اتفاق نظر داشته باشند حتی مشرکان زمان جاهلیت، علاوه بر مسلمانان آن را رعایت می‌کردند ... هرگز پیمان‌شکنی مکن و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمن را مفرب ...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

بیان فلسفه و آیین اداره امور حکمرانی به شیوه‌ای که هم رضایت خدا و هم خشنودی و آسایش خلق به‌دست آید، چیزی فراتر از سودمندی و اثربخشی صرفاً مادی در اداره جامعه است؛ از این رو امیرالمؤمنین (ع) خطاب به مالک اشتر علاوه بر امور مادی به امور معنوی و سعادت انسان‌ها نیز تذکر می‌دهد و به همین دلیل تمامی اقشار جامعه را موردتوجه قرار می‌دهد. برای نمونه، از آنجاکه حکمرانی مؤثر در امور تجاری و اقتصادی بیشترین سود را برای مردم به ارمغان می‌آورد، می‌فرماید:

«به تجار و صاحبان صنایع توصیه کن! و آن‌ها را به خیر و نیکی سفارش نما ... چراکه آن‌ها منابع اصلی منافع و اسباب آسایش جامعه به‌شمار می‌روند آن‌ها از سرزمین‌های دوردست، از

پرتگاه‌ها و کوهستان‌ها، خشکی‌ها و دریاها و سرزمین‌های هموار و ناهموار مواد موردنیاز را گرد می‌آورند، از مناطقی که عموم مردم با آن سروکاری ندارند و جرئت رفتن به آن سامان را نمی‌کنند...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

مدیریت اثربخش صرفاً به طبقات بالای جامعه توجه ندارد؛ بلکه برای نیازمندان جامعه نیز بسیار سودمند است. امام علی (ع) در مورد طبقه پایین جامع می‌فرماید:

«در مورد طبقه پایین، آن‌ها که راه چاره ندارند، یعنی مستمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، در این طبقه کسانی هستند که دست سؤال دارند و هم افرادی که باید به آن‌ها بدون پرسش، بخشش شود... و بدان آن‌ها که دورند به مقدار کسانی که نزدیک هستند، سهم دارند و باید حق همه آن‌ها را مراعات کنی؛ بنابراین هرگز نباید سرمستی زمامداری تو را به خود مشغول سازد (و به آن‌ها رسیدگی نکنی)... نباید دل از آن‌ها برگیری و چهره به روی آن‌ها درهم کشی!... درباره یتیمان و پیران از کارافتاده... بررسی کن...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

از شاخص‌های حکمرانی صالح این است که باید نسبت به کسانی که تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها مؤثر است، پاسخگو باشد. امام علی (ع) یکی از وظایف حکمرانی را پاسخگویی به مردم می‌داند و به مالک اشتر توصیه می‌کند، مجلس عمومی بدون محافظ و نگهبان ترتیب دهد. تا هرکس با شفافیت و بدون ترس سخن بگوید؛ سپس می‌فرماید: خشونت و کندی آن‌ها را در سخن تحمل کن، در مورد آن‌ها هیچ‌گونه محدودیت و استکبار روا مدار... بخشی از کار به‌گونه‌ای است که خود باید انجام دهی، مانند پاسخ‌دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشیان تو از پاسخ‌دادن به آن‌ها درمانده‌اند و دیگر، برآوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می‌دارند و یارانت در رفع نیاز آن‌ها ناتوان‌اند؛ کار هر روز را در همان روز انجام ده؛ زیرا هر روزی کار مخصوص به خود دارد (دشتی، ۱۳۷۹).

لازمه حکمرانی صالح، مشارکت میان علایق مختلف در جامعه است. حکمرانی مطلوب با کنارگذاشتن فرهنگ منازعه‌گرا و حذف خودمحوری، تلاش می‌کند برای رسیدن به اهداف خود که منفعت تمام جامعه را در بردارد، اجماع محوری را تقویت کند.

عدم تعادل و پیمودن راه‌های افراط و تفریط و انحصارطلبی گروه‌ها و افراد، یکی از موانع اجماع‌محوری است. امام علی (ع) در ارائه روش حکمرانی صالح به مالک اشتر، او را از انحصارطلبی منع می‌کند. او را منع می‌کند که خود را در آنچه مردم در آن مساوی هستند مقدم دارد. او را از اینکه خود صاحب امتیاز و برتر از مردم فرض کند، منع می‌کند (ماندگاری، ۱۳۸۱). در حکمرانی صالح، همه اعضای جامعه چنین احساس می‌کنند که از فرصت‌های برابر برخوردار خواهند بود. این کار مستلزم آن است که همه گروه‌ها، به‌خصوص قشر آسیب‌پذیر، بتوانند وضعیت خود را بهبود بخشند و یا از زندگی خود محافظت کنند.

در حکمرانی صالح هر فردی در برابر اعمال خود مسئولیت دارد و هر گونه ستم به مردم پذیرفته نیست و به همین دلیل، امام علی (ع) به مالک گوشزد می‌کند که با مردم به انصاف رفتار کند: «... نسبت به مردم از جانب خود و از جانب افراد خاص خاندانت و از جانب رعایایی که به آن‌ها علاقه‌مندی، انصاف به خرج ده! ...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

امنیت افراد و محیط زندگی آن‌ها و فراهم کردن امنیت در همه ابعاد آن اعم از امنیت فردی، اجتماعی، سیاسی، فکری، معنوی، فرهنگی، اقتصادی، شغلی، قضایی و امنیت مرزی، از اهداف مهم حکمرانی صالح هستند. امام علی (ع) از همان ابتدای به دست گرفتن حکمرانی به بحث امنیت توجه خاص داشتند و اجازه ندادند که بیعت با وی به کسی تحمیل شود. اجازه ندادند، برخی افراد که از بیعت سرباز زدند مورد فشار قرار گیرند و امنیت فردی و سیاسی افراد مورد تجاوز قرار گیرد و حریم آزادی اندیشه شکسته شود و حکمرانی به تغلب و تسلط آلوده شود (دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷).

امام (ع) در نامه به مالک اشتر به امنیت جامعه و تشکیل مجلس عمومی با شفافیت، برای شنیدن هر نوع اعتراض از جانب مردم، بدون ترس و با امنیت کامل تأکید داشتند و دلیل آن را چنین بیان فرمودند:

«زیرا من بارها از رسول خدا (ص) این سخن را شنیدم: «ملتی که حق ضعیفان از زورمندان در میان آنان با صراحت گرفته نشود هرگز پاک و پاکیزه نمی‌شود و روی سعادت نمی‌بیند»؛ سپس خشونت و کندی آن‌ها را در سخن تحمل کن، در مورد آن‌ها هیچ‌گونه محدودیت و استکبار روا مدار! ...» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

و در نهایت از نگاه علی (ع)، حکمرانی صالح باید رضایت و خشنودی مردم را به دست آورد. دقت امام در حفظ رضایت مردم تا آنجاست که درباره نقض سنت‌های پیشینیان نیز که مورد قبول مردم است، به مالک اشتر توصیه می‌کنند:

«باید محبوب‌ترین کارها نزد تو اموری باشند که با حق و عدالت موافق‌تر و با رضایت توده مردم هماهنگ‌تر است ... هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و ملت به آن انس و الفت گرفته و امور مردم به وسیله آن اصلاح می‌گردد، نقض مکن! و نیز سنت و روشی که به این سنت‌های گذشته زیان وارد می‌سازد، احداث منما که اجر برای کسی خواهد بود که آن سنت‌ها را برقرار کرده و گناهش بر توست که آن‌ها را نقض نموده‌ای» (آشتیانی و امامی، ۱۳۶۹).

دقت در آنچه گذشت، شباهت‌ها و تفاوت‌های ایده حکمرانی خوب و حکمرانی صالح را نمایان می‌سازد. ایده حکمرانی صالح نمایانگر جهت‌گیری خاص حکمرانی به‌عنوان امری ضروری در جامعه اسلامی است؛ به دیگر سخن، از آنجاکه حکمرانی در جامعه اسلامی معطوف به

ارزش‌هایی است که مؤمنانه‌ساختن آن جامعه را تحقق می‌بخشد، شاخص‌های موردنظر ایده حکمرانی خوب با تغییراتی موردتوجه قرار می‌گیرد؛ از این رو جهت‌گیری خاص حکمرانی صالح ضمن حفظ شاخص‌های حکمرانی خوب، تغییراتی در شاخص‌ها را به شرحی که گذشت، به وجود می‌آورد. دقت در این شاخص‌ها ضرورت توجه حکمرانان جامعه به دانش‌هایی را نمایان می‌سازد که تأمین‌کننده منابع معرفتی حکمرانی یادشده به حساب می‌آیند. در سطور آینده از این میان به جایگاه دو دانش سیاسی و مدیریت پرداخته می‌شود.

۳. تحلیل داده‌ها و یافته‌ها

تحلیل جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در منظومه علوم حکمرانی. تحلیل جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در منظومه علوم حکمرانی مستلزم تبیین مفهوم علوم حکمرانی و طراحی درخت‌واره دانشی این علوم در مرحله نخست و تعیین جایگاه این دو دانش در این درخت‌واره دانشی است.

درخت دانش علوم حکمرانی. علوم حکمرانی دربرگیرنده آن دسته از دانش‌هایی است که تأمین‌کننده بنیان‌های نظری و گزاره‌های دانشی حکمرانی خوب و صالح است. تحقق شاخص‌های حکمرانی که در سطور گذشته به اختصار تبیین شد، مستلزم به‌کارگیری آموزه‌های دانش‌های خاصی است که می‌توان از آن‌ها به «علوم حکمرانی» تعبیر کرد؛ به دیگر سخن دقت در شاخص‌های یاشده، «درخت دانش» حکمرانی را ترسیم می‌کند.

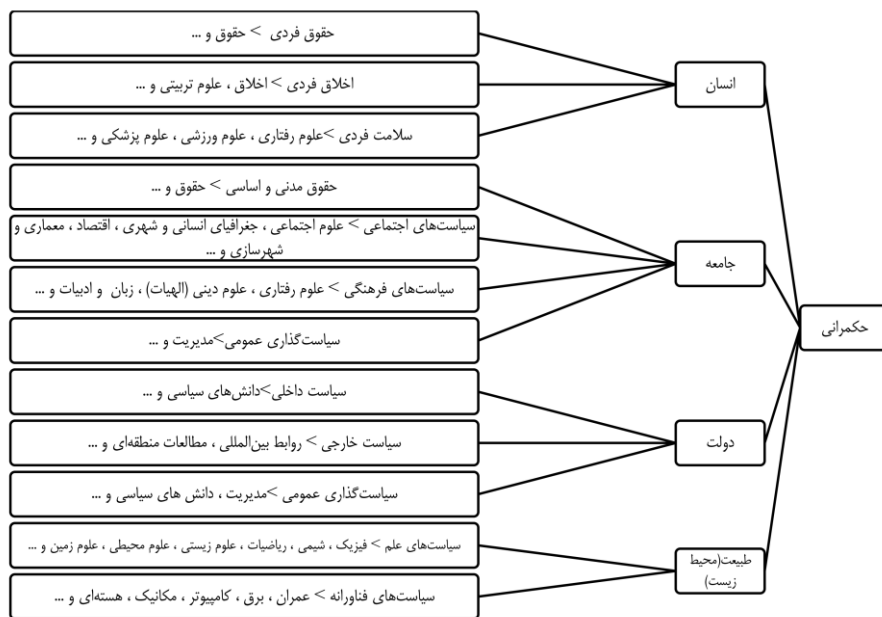
برای ترسیم علوم حکمرانی، توجه به سطوح حکمرانی لازم به نظر می‌رسد. حکمرانی چهار سطح انسان، جامعه، دولت و طبیعت (محیط‌زیست) را شامل می‌شود. در سطح نخست، حکمرانی نسبت به حقوق، اخلاق و سلامت فردی انسان صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر حکمرانی حقوق انسان، اخلاق و سلامت فردی وی را دربرمی‌گیرد. حکمرانی آنگاه که به انسان مربوط می‌شود، هم به حقوق وی ارتباط پیدا می‌کند و هم به اخلاق وی و درنهایت به سلامت جسمی و رفتار وی. بر این اساس حکمرانی دانش‌هایی همچون حقوق، علوم تربیتی، علوم رفتاری، علوم ورزشی و علوم پزشکی را شامل می‌شود. دانش حقوق، حقوق فردی انسان را توضیح می‌دهد، اخلاق و علوم تربیتی ناظر به اصول و قواعد ارزشی حاکم بر رفتار فردی وی است و علوم رفتاری و روان‌شناسی سلامت روانی و علوم ورزشی و علوم پزشکی سلامت جسمی انسان را موردتوجه قرار می‌دهند.

حکمرانی در سطح جامعه و زندگی جمعی، ناظر به حقوق اساسی و مدنی انسان، سیاست‌های اجتماعی، سیاست‌های فرهنگی و درنهایت سیاست‌گذاری عمومی است. حکمرانی نسبت به

جامعه، از سویی حقوق مدنی و اساسی انسان در جامعه را توضیح می‌دهد، از سوی دیگر سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه را تبیین می‌کند و در نهایت سیاست‌گذاری عمومی نسبت به جامعه را دربرمی‌گیرد. زندگی جمعی دربرگیرنده روابط و مناسبات خاص اجتماعی و فرهنگی است. انسان‌ها در زندگی جمعی از حقوق خاصی برخوردار هستند و تنظیم روابط اجتماعی و فرهنگی آن‌ها مستلزم نوعی سیاست‌گذاری است؛ بر این اساس، حکمرانی در جامعه با دانش‌هایی همچون، حقوق، علوم اجتماعی، جغرافیای انسانی و شهری، اقتصاد، معماری و شهرسازی، علوم دینی (الهیات)، زبان و ادبیات، علوم رفتاری و مدیریت، ارتباط تنگاتنگی برقرار می‌سازد. حقوق عهده‌دار تبیین حقوق مدنی و اساسی انسان در جامعه است، علوم اجتماعی به‌طور خاص جامعه‌شناسی، جغرافیای انسانی و شهری، اقتصاد، معماری و شهرسازی، ناظر به سیاست‌های اجتماعی جامعه بوده، علوم رفتاری و به‌طور خاص روان‌شناسی، علوم دینی (الهیات) زبان و ادبیات ناظر به سیاست‌های فرهنگی جامعه است و در نهایت مدیریت به سیاست‌گذاری عمومی جامعه می‌پردازد.

حکمرانی در سطح دولت نیز شامل عرصه‌هایی همچون سیاست داخلی، سیاست خارجی و سیاست‌گذاری عمومی می‌شود. در این سطح، حکمرانی از سویی به سیاست داخلی می‌پردازد و از سوی دیگر سیاست خارجی دولت را دربرمی‌گیرد. افزودن بر این، حکمرانی سیاست‌گذاری عمومی حاکم بر روابط افراد و نهادها نسبت به دولت را نیز شامل می‌شود؛ بر این اساس، دانش‌های سیاسی از جمله علم سیاست، جامعه‌شناسی سیاسی، فلسفه سیاسی، فقه سیاسی و غیره به سیاست داخلی دولت می‌پردازند و دانش‌هایی همچون روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای و فقه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دولت را مورد توجه قرار می‌دهند. در عرصه سیاست‌گذاری عمومی نیز دانش مدیریت در کنار علوم سیاسی مطرح می‌شوند.

در سطح چهارم، حکمرانی معطوف به طبیعت و یا محیط‌زیست است. در این عرصه حکمرانی سیاست‌های مربوط به علم و فناوری را دربرمی‌گیرد. این سیاست‌ها شامل عرصه‌های مختلف محیط‌زیست انسان می‌شود و از این رو با علوم متعددی همچون فیزیک، شیمی، ریاضیات، علوم زیستی، علوم محیطی، کامپیوتر و علوم زمین و با مهندسی‌های متعددی همچون عمران، برق، مکانیک، کامپیوتر و هسته‌ای ارتباط پیدا می‌کند. حکمرانی، سیاست‌های علمی در عرصه‌های مختلف علوم پایه را تعیین می‌کند و بر این اساس با علوم پایه مرتبط می‌شود؛ افزون بر این حکمرانی سیاست‌های فناورانه را نیز دربرمی‌گیرد و در نتیجه با مهندسی‌های مختلف نیز ارتباط پیدا می‌کند. بر اساس آنچه گذشت، می‌توان نمودار درخت دانش علوم حکمرانی را به صورت نمودار ۱، ترسیم کرد:



نمودار ۱. درخت دانش علوم حکمرانی

دقت در نمودار ۱، نمایانگر ارتباط تنگاتنگ حکمرانی با امر سیاست‌گذاری است. حکمرانی نوعی سیاست‌گذاری در عرصه‌های مختلف زندگی انسان به حساب می‌آید؛ از این رو آن دسته از دانش‌هایی که در امر سیاست‌گذاری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشند، در منظومه‌ی علوم حکمرانی نیز جایگاه بالایی به خود اختصاص می‌دهند. دانش سیاسی و مدیریت که موضوع اصلی پژوهش حاضر را تشکیل می‌دهند، در این دسته از دانش‌ها قرار می‌گیرند و از این حیث جایگاه ویژه‌ای در علوم حکمرانی پیدا می‌کنند که در سطور آتی به آن پرداخته می‌شود.

دانش سیاسی و مدیریت در درخت دانش علوم حکمرانی. سیاست‌گذاری از یک زاویه به دو عرصه عمومی و خاص قابل تقسیم است. بی‌تردید سیاست‌گذاری در عرصه‌های خاص توسط صاحب‌نظران و فعالان متخصص آن عرصه صورت می‌گیرد. سیاست‌گذاری در عرصه‌ی اقتصاد نیازمند صاحب‌نظران و فعالان متخصص این عرصه است؛ همان طوری که در عرصه‌ی فرهنگ نیز به صاحب‌نظران و فعالان متخصص این عرصه نیاز است. این امر در دیگر عرصه‌های علم، اجتماع، محیط‌زیست و غیره نیز صادق است. پرواضح است که از این زاویه، سیاست‌گذاری در عرصه‌های مدیریتی و سیاسی نیز به صاحب‌نظران و فعالان متخصص این عرصه‌ها گره می‌خورد. آنچه در این میان با موضوع مطالعه حاضر، ارتباط تنگاتنگی برقرار می‌سازد،

سیاست‌گذاری عمومی یا سیاست‌گذاری در عرصه‌ی عمومی است. در این عرصه از میان علوم حکمرانی، به‌زعم نگارندگان، دانش سیاسی و مدیریت از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند. سیاست‌گذاری عمومی اگرچه از ماهیت بین‌رشته‌ای برخوردار است و با دانش‌های متعددی همچون اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت، دانش سیاسی ارتباط برقرار می‌سازد، به نظر می‌رسد در این میان مدیریت و دانش سیاسی در دو سطح متفاوت از اهمیت خاصی برخوردار هستند. دقت در تعریف و ماهیت سیاست‌گذاری عمومی این مدعا را روشن می‌سازد.

اندیشه سیاست‌گذاری عمومی با این پیش‌فرض آغاز می‌شود که حوزه یا عرصه‌ای از زندگی وجود دارد که خصوصی یا کاملاً فردی نیست، بلکه حالتی مشترک دارد. اصطلاح «عموم» شامل آن بُعد از فعالیت‌های انسانی می‌شود که نیازمند تنظیم یا دخالت دولت یا جامعه بوده و عملی مشترک است (پارسونز، ۱۳۸۵)؛ بر این اساس سیاست‌گذاری عمومی از سویی به مسائل عمومی ارتباط پیدا می‌کند و از سویی دیگر ناظر به فعالیت‌هایی است که جامعه یا دولت در پرداختن به این مسائل انجام می‌دهند. سیاست‌گذاری عمومی در واقع تصمیم‌گیری درباره مسائلی است که به زندگی عمومی افراد در جامعه ارتباط پیدا می‌کند؛ به همین دلیل، سیاست‌گذاری عمومی امری مسئله‌محور است و عمومی که به این مقوله می‌پردازند، علوم مسئله‌محور تلقی می‌شوند. سیاست‌گذاری عمومی از این حیث نوعی دانش و مطالعه مسئله‌محور است؛ از این رو سیاست‌گذاری عمومی، مطالعه چگونگی، چرایی و میزان تأثیر فعالیت یا عدم‌فعالیت دولت در زمینه‌های خاص، تعریف شده است (پارسونز، ۱۳۸۵). پرواضح است که این تأثیرگذاری نتیجه تصمیم‌هایی است که در جامعه از سوی سیاست‌گذاران صورت می‌گیرد. این تصمیم‌ها از دو سطح مهم و متفاوت برخوردارند که توجه به آنها، جایگاه مدیریت و دانش سیاسی را در سیاست‌گذاری عمومی و در نتیجه‌ی علوم حکمرانی نمایان می‌سازد.

سطح حاکمیتی، سطح نخست سیاست‌گذاری عمومی است. در این سطح تصمیم‌های ناشی از جایگاه حاکمیت جای می‌گیرند. تصمیم‌هایی که دولت‌ها نسبت به افراد، جامعه و محیط‌زیست می‌گیرند، تصمیم‌های حاکمیتی در عرصه سیاست‌گذاری عمومی تلقی می‌شوند. دولت‌ها به‌عنوان تنها نهادهای برخوردار از حق حاکمیت به مفهوم حق قانون‌گذاری و اعمال قانون، می‌توانند نسبت به افراد، جامعه و محیط‌زیست قوانینی وضع کنند و از طریق به‌کارگیری سازوکارهای خاص به اعمال این قوانین بپردازند. در چنین حالتی سیاست‌های عمومی ناظر به افراد، جامعه و محیط‌زیست که جنبه حاکمیتی دارد وضع می‌شود.

در سطح حاکمیتی سیاست‌گذاری عمومی، دانش سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. دانش سیاسی با تکیه بر اصول و قوانین ناظر به تدبیر زندگی جمعی، مهم‌ترین دانشی است که تغذیه‌کننده سطح حاکمیتی در امر سیاست‌گذاری عمومی به‌حساب می‌آید؛ به دیگر سخن، دانش

سیاسی گزاره‌هایی در اختیار می‌نهد که با تکیه بر آن‌ها و یا با به‌کارگیری آن‌ها سیاست‌گذاران عرصه عمومی می‌توانند به‌گونه‌ای مناسب و مؤثرتر قانون‌گذاری کرده و این قوانین را توسط مجریان اعمال کنند. بر این اساس، دانش سیاسی در منظومه علوم حکمرانی جایگاه تعیین‌کننده‌ای در سطح حاکمیتی سیاست‌گذاری عمومی پیدا می‌کند.

دومین سطح سیاست‌گذاری عمومی، سطح اجرایی است. درحالی‌که در سطح حاکمیتی، قانون‌گذاری صورت می‌گیرد، اجرای این قوانین در زندگی جمعی، سطح اجرایی را تشکیل می‌دهد. در سطح اجرایی، نسبت به نحوه اجرای قوانین در جامعه تصمیم‌گیری می‌شود. در این سطح نسبت به چگونگی به‌کارگیری قوانین در زندگی جمعی، به‌طوری‌که منافع همگان به‌خوبی تأمین گردد، تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد. واضح است که تأثیرگذاری مطلوب قوانین در جامعه در جهت بهبود کیفیت زندگی جمعی، ارتباط تنگاتنگی با درپیش‌گرفتن سازوکارهای اجرایی مناسب دارد. در این سطح، تصمیم‌گیرندگان نیازمند دانش و مهارتی هستند که تضمین‌کننده کیفیت زندگی جمعی است.

دانش مدیریت در این سطح از تصمیم‌گیری عمومی قابل‌طرح می‌نماید. در این دانش، اصول و قواعد مطلوب و مناسب اداره سودمند جامعه مطرح می‌شود. دانش مدیریت با تکیه بر آموزه‌های خود، آگاهی لازم برای برنامه‌ریزی در جهت اعمال مؤثر قوانین را در جامعه فراهم می‌سازد. مدیران جامعه با تکیه بر دانش مدیریت می‌توانند شناخت مطلوبی از چگونگی اعمال قانون نسبت به افراد، جامعه و محیط‌زیست به‌دست آورند. این شناخت دستمایه ارزشمندی است که اجرای بهینه و سودمند قوانین در جامعه را به‌همراه می‌آورد. بر این اساس، در منظومه علوم حکمرانی، این دانش مدیریت است که می‌تواند تنها دانش تغذیه‌کننده سیاست‌گذاری عمومی در سطح اجرایی باشد.

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

آنچه به‌اختصار گذشت نمایانگر جایگاه دوگانه دانش سیاسی و مدیریت در منظومه علوم حکمرانی است. مطالب گذشته اهمیت این دو دانش را در میان علوم حکمرانی، نسبت به سیاست‌گذاری عمومی ناظر به انسان، جامعه و محیط‌زیست نشان داد. دانش سیاسی تأمین‌کننده گزاره‌های دانشی سیاست‌گذاری عمومی در سطح حاکمیتی و مدیریت تأمین‌کننده گزاره‌های دانشی آن در سطح اجرایی هستند. سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان در مرحله نخست نیازمند شناخت مناسب به‌منظور وضع قوانین کارآمد در جامعه بوده و در مرحله دوم نیازمند شناخت سودمند به‌منظور اجرای مؤثر این قوانین در زندگی جمعی هستند. این شناخت دوگانه از طریق دانش سیاسی و مدیریت به‌دست می‌آید.

مطالعه حاضر، جایگاه دانش سیاسی و مدیریت را در علوم حکمرانی نشان می‌دهد؛ با وجود این به نظر می‌رسد گام نهایی در این مطالعه، اشاره‌ای هرچند گذرا به ضرورت حرکت به سوی طرح آموزه علوم حکمرانی «صالح» است. از مطالب گذشته به نظر می‌آید بتوان به طرح این ایده پرداخت که چنانچه از علوم حکمرانی صالح سخن به میان آورده می‌شود، بی‌تردید، تلقی متفاوتی از دانش سیاسی و مدیریت ضروری به نظر می‌رسد. نسبت به دانش سیاسی لازم است به رویکردهای سه‌گانه این دانش توجه کرد.

رویکرد فلسفی به سیاست دانش فلسفه سیاسی و رویکرد فقهی، دانش فقه سیاسی و رویکرد جامعه‌شناختی دانش جامعه‌شناسی سیاسی را تولید کرده است. این سه دانش امروزه شاخه‌های اصلی دانش سیاسی را تشکیل می‌دهند؛ از این رو پرداختن به امر سیاسی در جامعه افزون بر تحلیل واقع‌بینانه سیاست، نیازمند تحلیل فلسفی و فقهی امر سیاسی نیز است؛ درحالی‌که جامعه‌شناسی سیاسی به تحلیل واقع‌بینانه سیاست در جامعه می‌پردازد، فلسفه سیاسی و فقه سیاسی به پرسش‌های هنجارهای مربوط به امر سیاسی در جامعه پاسخ می‌دهد. پرواضح است همان‌طور که جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند با دراختیار قرار دادن گزاره‌های دانشی ناظر به چگونگی حکمرانی خوب در سطح حاکمیتی نقش مناسبی ایفا کند، فلسفه و فقه سیاسی نیز می‌توانند با دراختیار قرار دادن گزاره‌های دانشی خود نسبت به جهت‌گیری حکمرانی به سوی هنجارهای عقلی و شرعی نقش منحصربه‌فردی را ایفا کند؛ بنابراین افزودن قید صالح به حکمرانی، توسعه‌ای در دانش سیاسی موردنیاز حکمرانی را ضروری می‌گرداند.

نسبت به دانش مدیریت نیز توسعه مفهومی لازم به نظر می‌رسد. حکمرانی در سطح اجرایی، بی‌تردید، نیازمند دانش مدیریت است. دانش مدیریت مهم‌ترین نقش را در توجه به شیوه به‌کارگیری منابع انسانی و امکانات مادی به‌منظور اجرای مناسب‌تر قوانین و تصمیم‌ها در جامعه ایفا می‌کند. افزودن صالح به حکمرانی، اما، تلقی تکمیل‌کننده دانش مدیریت را ضروری می‌گرداند. در مطالعه حاضر از این تلقی به «مدیریت اسلامی» تعبیر شد.

مهم‌ترین وجه تمایز مدیریت اسلامی بر اساس آنچه گذشت، توجه به منبع معرفتی متفاوت مدیریت اسلامی است. در مدیریت اسلامی نیز اگرچه بر شیوه به‌کارگیری منابع انسانی و امکانات مادی تأکید می‌شود، اما این شیوه مدیریت برگرفته از آموزه‌های اسلامی برای نیل به اهداف موردنظر در نظام ارزشی اسلام است. به سخن دیگر، در مدیریت اسلامی نیز به منابع انسانی و امکانات مادی نیز توجه می‌شود؛ اما بهره‌گیری از آن‌ها در راستای رسیدن به اهدافی است که نظام ارزشی اسلام تبیین می‌کند. این اهداف ارزشی با تعبیر «صالح» قابل‌نام‌گذاری است. بدین ترتیب در حکمرانی صالح، مدیریت اسلامی دانشی ضروری به نظر می‌رسد.

این دانش تأمین‌کننده گزاره‌هایی است که به‌کارگیری آن‌ها می‌تواند در سطح اجرایی، شیوه‌های کارآمدی برای اجرای تصمیم‌ها و قوانین را در اختیار قرار دهد و جهت‌گیری این اجرا را به‌سوی ارزش‌هایی که حکمرانی را صالح می‌سازد، به همراه داشته باشد.



منابع

۱. آشتیانی، محمدرضا، امامی، محمدجعفر (۱۳۶۹). *نهج‌البلاغه با ترجمه گویا و شرح فشرده*. قم: مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، چاپ ۱۱.
۲. افجه‌ای، سید علی‌اکبر (۱۳۷۷). *مدیریت اسلامی*. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۳. آیور، مک، (۱۳۴۴). *جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی‌کنی*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. پارسونز، واین (۱۳۸۵). *مبانی سیاست‌گذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها*. ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۵. پزشکی، محمد، (۱۳۸۳). *چیستی فلسفه سیاسی در حوزه تمدن اسلامی*. قم: بوستان کتاب.
۶. تقوی دامغانی، سید رضا (۱۳۷۸). *نگرشی بر مدیریت اسلامی*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۷. توآیی، روح‌الله (۱۳۸۷). *ارائه الگویی جامع برای شناخت مدیریت اسلامی*. در مجموعه مقالات همایش ملی روش‌شناسی تحقیق در رهبری و مدیریت اسلامی؛ دانشگاه تهران.
۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸). *شورا و مسئولیت*. گردآوری و تلخیص: محمدرضا جوادی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. حلی، محقق، جعفر بن الحسن (۱۴۰۳ ق.). *شراعی الاسلام*. قم: دارالهدی.
۱۰. حمیدی‌زاده، محمدرضا (۱۳۷۸). *تبیین نقش پیش‌بینی و آینده‌نگری در نظام مدیریت اسلامی*. فصلنامه مطالعات مدیریت بهبود و تحول، (۲۰)، ۵، ۱-۱۶.
۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۷۷). *حکومت و حکمت: حکومت در نهج‌البلاغه*. تهران: خانه اندیشه جوان.
۱۲. دوورژه، موریس، (۱۳۷۲). *جامعه‌شناسی سیاسی*. ترجمه ابوالفضل قاضی، دانشگاه تهران.
۱۳. رحمان سرشت، حسین (۱۳۸۴). *راهبردهای مدیریت*. تهران: انتشارات فن و هنر.
۱۴. رضاییان، علی (۱۳۸۴). *مبانی سازمان و مدیریت*. تهران: انتشارات سمت.
۱۵. رضوانی، محسن، (۱۳۸۵). *لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی*. قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۶. سریع القلم، محمود (۱۳۸۲). *عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران*. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
۱۷. طوسی، نصیرالدین، (۱۳۷۳). *اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری*. تهران: نشر خوارزمی، چاپ پنجم.
۱۸. عباس زاده، هادی و کرمی کامران (۱۳۹۰). *سرمایه‌های اجتماعی و امنیت ملی پایدار*. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، ش ۱، صفحه ۳۱ تا ۵۸.
۱۹. عبدالعلی، قوام، (۱۳۷۹). *چالش‌های توسعه سیاسی*. تهران: قومس.
۲۰. علی بن ابی‌طالب (ع) (۱۳۷۹). *نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۷*. ترجمه محمد دشتی، قم: لاهیجی.
۲۱. علیخانی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۸۶). *روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام*. تهران: دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).

۲۲. غفاری، غلامرضا و نیازی، محسن (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی مشارکت*. تهران: نزدیک.
۲۳. فارابی، محمد (۱۳۵۰ قمری). *احصاء العلوم*. تصحیح عثمان محمدمامین، بیروت: منشورات السعاده.
۲۴. فارابی، محمد (بی تا) *کتاب المله و نصوص اخری*، بی جا.
۲۵. قبادی، اسماعیل (۱۳۷۸). *اصول و مبانی مدیریت اسلامی*. قم، انتشارات فقه.
۲۶. کات لر، فیلیپ (۱۳۸۵). *دایره المعارف بازاریابی از A تا B*. مترجم: عبدالحمید ابراهیمی، هرمز مهرانی، احمد درخشان، تهران: انتشارات همای دانش.
۲۷. کریمی مله، علی (۱۳۹۱). *تأملی نظری در نسبت حکمرانی خوب و امنیت ملی*. فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۵، شماره ۴، ۴۳-۸۰.
۲۸. ماندگاری، محمدمهدی (۱۳۸۱). *خط‌مشی‌های سیاسی نهج‌البلاغه*. قم: بوستان کتاب.
۲۹. میدری، احمد و خیرخواهان جعفر (۱۳۸۳). *حکمرانی خوب، بنیان توسعه*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۳۰. میدری، احمد (۱۳۴۳). *تغییر در سیاست‌های بانک جهانی و پیدایش نظریه حکمرانی خوب*. نامه مفید، شماره ۴۲، ۹۳-۱۱۱.
۳۱. میراحمدی، منصور (۱۳۹۲). *ملاحظات بر چالش‌های فقه سیاسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۲. میرزایی، وحید رضا (۱۳۸۲). *مدیریت (مبانی و استراتژی)*. تهران: انتشارات شهرآشوب.
۳۳. نادر آبادی، طیبه؛ قلیچ، مرتضی و رضانی، محمدعلی (۱۳۹۲). *قابلیت‌های کلیدی برای بهبود حکمرانی محلی، مفاهیم و استراتژی‌ها*. تهران: تیسرا.

34. <http://www.unscap.org/resources/what-good-governance>.

35. Strauss, Leo (1988). *what is political philosophy?* Chicago. university of Chicago press, , pp.12.